

مبانی فلسفی مطالعات سازمانی در چهار پارادایم

حبیب ابراهیم‌پور*
دکتر رضا نجاری**

چکیده

نقص روش‌شناسی‌های موجود برای شناخت پدیده‌های اجتماعی و حتی پدیده‌های طبیعی نیازمند بازنگری در این روش‌ها و بسط آنها برای ایجاد گستره مناسب جهت شناخت هرچه بهتر پدیده‌ها است. یکی از زمینه‌های اساسی برای تکامل روش‌های مطالعات سازمانی توجه به مبانی فلسفی این روش‌هاست. بر این اساس و به جهت رفع این نقایص در علوم اجتماعی، به ویژه مطالعات سازمانی، ابتدا مبانی فلسفی چهار پارادایم مهم اثبات‌گرایی، تفسیرگرایی، انتقادی و واقع‌گرایی انتقادی شرح داده شده و در قالب هشت سوال کلیدی با یکدیگر مقایسه می‌گردد. و سپس تکررگرایی روشی جهت شناخت هرچه بیشتر و عمیق‌تر پدیده‌های اجتماعی و سازمانی پیشنهاد می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: مبانی فلسفی، روش‌شناسی، پارادایم، اثبات‌گرایی، تفسیرگرایی، انتقادی، واقع‌گرایی انتقادی، تکررگرایی.

مقدمه

غلبه دیدگاه اثبات‌گرایی^۱ و نگرش ریاضی و کمی در تحقیقات ناشی از الگوبرداری از پژوهش‌های تجربی علوم طبیعی است، این امر مشکلاتی را در نتیجه‌گیری و استنتاج‌های پژوهشگران علوم اجتماعی و انسانی به وجود آورده که امروزه مدنظر بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته است (الوانی، ۱۳۷۷، ص ۴۰). این معضل در تمامی زیرشاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی تسری دارد و دانش مدیریت نیز این معضل را دارا می‌باشد. بر این اساس، دانشمندان علوم اجتماعی به دنبال راه‌های خروج از این معضل به تحقیقات کیفی و مبتنی بر علوم اجتماعی روی آورده‌اند تا بتوانند با کشف مدل‌های مبتنی بر علوم اجتماعی و انسانی برای این معضل پاسخی پیدا کنند. با وجود بیش از سه دهه تلاش در این مسیر مناقشات و گفتگوی زیادی در این زمینه وجود دارد و هنوز نظریه‌پردازان و محققان برای اثبات حقانیت پژوهش‌های خود به روش‌های علوم طبیعی و کمی متوسل می‌شوند. نوشته حاضر با علم بر این مساله و برای پاسخ به دیدگاه‌های مخالف و موافقی که در این زمینه وجود دارد، راه چاره را در تکیه و توسل به مبانی فکری و فلسفی روش‌ها جستجو می‌کند، و بر این باور است که تکیه بر مبانی فلسفی از یک طرف، موجب حل بسیاری از مسایل و ایجاد همگرایی در دیدگاه‌های مخالف و موافق می‌شود و از طرف دیگر، با تغییر نگرش نسبت به روش‌های مطالعه زمینه را برای تکامل و توسعه نظریه‌پردازی در این مورد فراهم می‌کند. بر این اساس، مفروضات، ایده‌ها و اهداف زیر دنبال می‌شود:

۱. پارادایم غالب در روش‌شناسی علوم، اعم از علوم طبیعی و علوم اجتماعی، پارادایم اثبات‌گرایی است. مطابق این پارادایم روش‌های کمی و تجربی به تبعیت از مدل‌های علوم طبیعی و ریاضیات به عنوان متد اصلی تحقیق علوم تجربی و طبیعی بوده و به دلیل حوزه فکری غالب، بر علوم اجتماعی نیز تحمیل شده است. این ویژگی به دنبال علوم اجتماعی در زیرشاخه‌های این علوم نیز تسری یافته و تحقیقات حوزه مدیریت نیز تحت سیطره این مدل قرار داشته است.

۲. پارادایم اثبات‌گرایی موجب تقلیل‌گرایی^۲ در علوم اجتماعی شده و پدیده‌های پیچیده علوم اجتماعی را تا حد علوم طبیعی تقلیل داده است.

1. positivism
2. reductionism

۳. علوم اجتماعی - انسانی و زیرشاخه‌های این علوم، خاصه دانش مدیریت برای نجات از سیطره پارادایم اثبات‌گرایی و تقلیل‌گرایی نیازمند پایه‌ریزی پیش‌فرض‌ها و مفروضات خود بر اساس رویکردهای غیراثبات‌گرایی هستند. بر این اساس، رویکردهای دیگری چون پارادایم تفسیری،^۱ انتقادی^۲ و واقع‌گرایی انتقادی^۳ ظهور یافتند.

۴. چهار پارادایم اثبات‌گرایی، تفسیری، انتقادی و واقع‌گرایی انتقادی هریک به تنهایی برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی و انسانی کافی نبوده و گرایش به پارادایم‌های جدید نیز به معنی کنار گذاشتن پارادایم‌های قبلی نیست.

۵. در نوشته حاضر رویکرد چند متدی^۴ و تکثیرگرایی^۵ در مبانی فکری و فلسفی روش‌های مطالعه پیشنهاد می‌شود.

مفروضات فوق مورد بررسی قرار می‌گیرند و در نهایت، راه‌کار تکثیرگرایی برای خروج از مسایل موجود ارایه می‌شود.

رویکردهای مختلف در علوم اجتماعی

بحث در علم بودن علوم اجتماعی منازعه‌ای طولانی در طول تاریخ به خود اختصاص داده است. دو دیدگاه غالب در مورد علم یا علم نبودن علوم اجتماعی وجود دارد، این دو دیدگاه هر یک به نوعی در توسعه علوم اجتماعی هم از بعد معرفت‌شناختی و هم روش‌شناختی نقش اساسی داشتند؛ نخست دیدگاه کسانی که اعتقاد دارند، مدل‌های علوم طبیعی می‌توانند الگوی مناسبی برای توسعه علوم باشند. این گروه از نظریه‌پردازان به این ایده اذعان دارند که علوم اجتماعی برای رسیدن به چنین الگوی ایده‌آل راه درازی در پیش دارد. دلیل اصلی شکاف و فاصله با الگوی مطلوب را باید در مشکلاتی که مطالعات و تحقیقات اجتماعی برای رسیدن به استانداردهای روش علمی دارند، جستجو کرد. برای مثال، کنترل همه‌جانبه‌ی متغیرها در مطالعه یک مورد یا شکستن پدیده پیچیده اجتماعی به آزمایشگاه غیرممکن است به طوری که بهلینگ^۶ (۱۹۸۰) ناهمگونی، بی‌ثباتی، حساسیت نسبت به آزمایش و روابط پیچیده بین پدیده‌ها را از جمله دلایلی عنوان می‌کند که بین مطالعه در علوم طبیعی و تجربی تمییز ایجاد می‌کند

1. interpretive
3. critical realism
5. pluralism

2. critical
4. multi-method
6. Behling

(فقیهی و صوفی، ۱۳۷۸، ص ۵۵). علاوه بر آن، رابطه خاص محقق و موضوع تحقیق، مشکل و پیچیده بودن تعبیر و تفسیر اطلاعات و مشکل تعمیم‌پذیری (الوانی، ۱۳۷۷، ص ۲۷)، از دیگر مسائلی هستند که علوم اجتماعی را از رسیدن به یک استاندارد علمی باز می‌دارد. طرفداران به کارگیری مدل علوم طبیعی در نظریه اجتماعی، در حالی که به ایده آل و مطلوب بودن این شیوه اعتراف می‌کنند، اولین کسانی هستند که گوشزد می‌نمایند که برای رسیدن به طرح وحدت علمی و عملی شدن، جهت استفاده در تحقیقات نظریه اجتماعی، زمان زیادی لازم است.

دوم؛ دیدگاه نظریه‌پردازانی است که در جستجوی روش‌شناختی مستقل برای علوم اجتماعی هستند. و معتقدند که مدل علوم طبیعی برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی کافی نیست. این گروه نیز به خوبی می‌دانند که ادعای نیل به یک روش اساسی و روش‌شناختی مستقل در علوم اجتماعی ادعایی خام و شتاب‌زده است و زمان زیادی برای تحقق چنین ادعایی لازم است. به باور این گروه از نظریه‌پردازان، تحقیقات علوم اجتماعی مقوله معرفت‌شناختی مخصوص به خود را ایجاد می‌کند و این مستلزم نوع خاصی از روش علمی است که در پیرامون موضوع مورد مطالعه به وجود آمده باشد (میرزایی اهرنجانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۶-۱۰۷).

بنابراین، رویکرد اول علوم اجتماعی را جدا از علوم طبیعی نمی‌دانند و آن را در ادامه علوم طبیعی و به‌عنوان علمی ناقص تلقی می‌کنند که در پلکان دست‌یابی به "علمی بودن" در حال تکامل است، به‌طوری که در طبقه‌بندی اجتماعی در انتهای هرم واقع شده است. این به معنی آن است که علوم ریاضی تمامی ویژگی‌های علمی بودن را داراست، ولی علوم اجتماعی برای رسیدن به آن ایده‌آل راه طولانی در پیش دارند. رویکرد دوم، علوم اجتماعی را از علوم طبیعی جدا کرده و معتقدند که هر دو علم، معرفت‌شناسی خاص خود را دارند و برای مطالعه هرکدام روش‌شناسی مستقلی نیاز است؛ این گروه از نظریه‌پردازان در صدد جستجوی روش‌شناسی مستقل از مدل علوم طبیعی برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی هستند.

البته دیدگاه سومی نیز وجود دارد، دیدگاه کسانی که ادعای دارا بودن استاندارد علمی، عینیت‌گرایی، پیش‌بینی‌پذیری، همگونی، ثبات و فرض وجود روابط ساده بین پدیده‌ها را نه تنها در علوم اجتماعی (رویکرد اول)، بلکه در علوم طبیعی نیز رد

می‌کنند. به باور این گروه از نظریه‌پردازان،^۱ به وسیله ریاضیات و مدل علوم طبیعی نمی‌توان کلیه وجوه چهره پدیده‌ها را شناسایی کرد. بر خلاف گذشته که روش علوم طبیعی مدل علوم اجتماعی تلقی می‌شد، اکنون علوم طبیعی هم علوم اجتماعی تلقی می‌شوند (الوانی، ۱۳۷۷، ص ۱۸). مشکل امروز تحقیقات به عقیده بولدینگ^۱ عدم تطابق سطح تحلیل با سطح موضوع مورد تحلیل است. در سطح بندی سیستم‌ها از سوی بولدینگ (به ترتیب شامل سطح ساختارها، سیستم‌های متحرک، سایبرناتیک، تک‌یاخته، گیاه، حیوان، انسان، نظام اجتماعی و سطح ناشناخته‌ها) انسان و پدیده اجتماعی در سطح هفتم و هشتم قرار دارد؛ در حالی که، روش‌های تحقیق مورد استفاده عموماً همان روش‌هایی است که برای تحقیق در سطح ابتدایی به کار می‌روند (الوانی، ۱۳۷۷، ص ۱۸). در حال حاضر نمی‌توان سطوح هشتم و نهم را با مدل علوم طبیعی که مربوط به سطوح اول، دوم و سوم است، مورد بررسی و شناخت قرار داد.

در نتیجه، بر خلاف رویکرد اول نمی‌توان علوم اجتماعی را به سطح مدل‌های طبیعی تقلیل داد و برخلاف رویکرد دوم نمی‌توان علوم اجتماعی را مبرا از ویژگی فیزیکی در نظر گرفت و در کل، مدل‌های طبیعی را کنار گذاشت و به دنبال روش‌شناسی مستقل رفت. و مطابق رویکرد سوم ویژگی ناهمگونی، پیش‌بینی ناپذیری و بی‌ثباتی در پدیده‌های طبیعی نیز مشاهده می‌شود. از این رو، مدل‌های طبیعی نیز برای مطالعه این پدیده‌ها کافی نیست. بنابراین، بایستی دنبال مدل‌های کامل‌تری بود تا بتوان خلأ موجود در روش‌شناختی علوم طبیعی بویژه علوم اجتماعی را پوشانده و روش مناسبی برای مطالعه و شناسایی آنها پیدا کرد. برای یافتن راه حل این مسأله بایستی در مبانی فلسفی حاکم بر این روش‌ها تأمل کرد. تأکید بر مبانی فلسفی نه تنها موجب توسعه روش‌ها در این حوزه خواهد شد، بلکه موجب همگرایی موافقان و مخالفان در پرداختن به علوم اجتماعی نیز می‌شود.

مبانی فلسفی موجود در مطالعه پدیده‌ها

همه تحقیقات اعم از کمی و کیفی بر مفروضات و پیش‌فرض‌هایی استوارند که اساس و زیرساخت آن را تشکیل می‌دهند. آگاهی از این پیش‌فرض‌ها هم در بررسی و ارزیابی

آن جهت پی بردن به نهران فکری محقق و هم در انتخاب مسیر درست مطالعه از سوی خود محقق ضروری است. از این رو، مفروضات از بعد معرفت‌شناختی راه‌های انجام درست مطالعه محسوب می‌شوند. بارل و مورگان^۱ (۱۳۸۳) پارادایم‌های جامعه‌شناسی را در چهارگروه طبقه‌بندی می‌کنند (بنان و فیرالد، ۲۰۰۵، ص ۳۱؛ شومام و هوبل، ۲۰۰۵، ص ۷). این چهار پارادایم عبارتند از: کارکردگرایی، ساختارگرایی، انسان‌شناسی بنیادی و تفسیری (جدول شماره ۱). این پارادایم‌ها در دو بعد عینی‌گرایی - ذهنی‌گرایی و نظم - تغییرات بنیادی قرار گرفته‌اند (لوکت، ۲۰۰۳، ص ۲۹؛ جکسون، ۲۰۰۰، ص ۹).

تغییر بنیادی

	انسان‌شناسی بنیادی	ساختارگرایی بنیادی	
ذهنی‌گرایی			عینی‌گرایی
	تفسیرگرایی	کارکردگرایی	

نظم

جدول شماره ۱: چهار پارادایم جامعه‌شناختی

گویا و لینکلن^۲ (۱۹۹۴) چهار پارادایم برای مطالعه پیشنهاد می‌کنند: اثبات‌گرایی، پسااثبات‌گرایی، نظریه‌های انتقادی و نظریه‌های تکاملی (اعرابی و رفیعی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۱). در نوشته حاضر با بهره‌گیری از دیدگاه چووا^۳ (۱۹۸۶)، ازلیکوسکی و بارودی^۴ (۱۹۹۱) و نیومن^۵ (۱۹۹۸) مبانی فلسفی چهار پارادایم اثبات‌گرایی، تفسیری، انتقادی و واقع‌گرایی انتقادی بررسی می‌شود. نیومن ویژگی‌ها، مفروضات و ایده‌های این چهار پارادایم را در پاسخ به هشت سؤال زیر مورد بحث قرار می‌دهد.

۱. چرا باید بررسی علمی را انجام داد؟
۲. ماهیت اصلی واقعیت اجتماعی چیست (هستی‌شناسی)؟
۳. ماهیت اصلی موجود انسانی چیست (انسان‌شناسی)؟
۴. رابطه علم و دانش علمی چیست (علم و معرفت‌شناسی)؟
۵. ساختار تبیین یا نظریه واقعیت اجتماعی چیست (علم و نظریه‌شناسی)؟

1. Burrell & Morgan
3. Chua
5. Neuman

2. Guba & Lincoln
4. Orlikowski & Baroudi

۶. چگونه می‌توان مشخص کرد که کدام تبیین درست است (شناخت‌شناسی)؟
۷. دلایل و اطلاعات واقعی را چگونه می‌توان تعیین کرد؟
۸. ارزش‌های اجتماعی - سیاسی در کدام قسمت از علم واقع می‌شود (ارزش‌شناسی)؟
- پاسخ این هشت سؤال در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد (نیومن، ۱۹۹۱، ص ۱۴۵) (نیومنو بنز، ۱۹۹۸).

رویکرد اثبات‌گرایی

اثبات‌گرایی قدیمی‌ترین و رایج‌ترین روش نگاه به علم محسوب می‌شود و در چارچوب حاکم بر علم در قرن بیستم، بیش‌ترین سهم نظریه‌ها و تحقیقات را در حوزه‌های اجتماعی به خود اختصاص داده است (کازا، ۲۰۰۵، ص ۵۱؛ بیکر، ۲۰۰۴، ص ۵). استینر^۱ (۲۰۰۲) معتقد است که کاوش در مبانی فلسفی تحقیقات نشان می‌دهد که همه تحقیقات دانشگاهی، حتی تحقیقات کیفی تحت "پارادایم فنی"^۲ انجام شده‌اند. ارزش‌های اصلی این پارادایم، عینیت‌گرایی،^۳ تعمیم‌پذیری^۴ و عقلانیت^۵ است. این پارادایم به پیروی از مبانی حاکم در روش‌شناسی مدیریت در سازمان نیز سیطره تام داشت، به‌طوری که بارل و مورگان^۶ با مطالعه سازمان به عنوان پدیده‌های اجتماعی، همه مطالعات سازمانی را کارکردگرایانه و اثبات‌گرایانه می‌نامند. این حالت به‌صورت ترسیمی در جدول شماره ۲ آمده است (مک کلوی، ۲۰۰۲، ص ۱۵؛ گولز، هیرکام، ۲۰۰۰، ص ۳۸).

ساختارگرایی بنیادی	انسان‌شناسی بنیادی
کارکردگرایی	
تفسیرگرایی	

جدول شماره ۲: حاکمیت پارادایم کارکردگرایی به صورت تصویری (گولز، هیرکام، ۲۰۰۰، ص ۳۱)

1. Steiner
3. objectivity
5. rationality

2. technicity paradigm
4. generalisability
6. Burrell & Morgan

این رویکرد کاربردی وسیع و تاریخی طولانی در فلسفه دارد و عموماً باور بر این است که به وسیله روشنگران مشهور شده است. این ادعا با وجود افرادی چون هابز و دکارت که پیشروان مکتب اثبات‌گرایی هستند، چندان درست به نظر نمی‌رسد (میرزایی، ۱۳۸۵، ص ۷۲). گذشته از اینها ریشه آن را باید در فیلسوفان یونان قدیم جستجو کرد، بویژه جایی که بر نظم، وحدت، ثبات و واقع‌گرایی تأکید می‌کنند (برتراند راسل، ۱۳۴۵، ص ۱۱۶-۱۱۱). با این حال اجماع بر این است که ریشه در روش‌های تجربی علوم طبیعی دارد و بر جنبه عینیت واقعیت‌های اجتماعی مبتنی است (بیکر، ۲۰۰۴، ص ۷) و به وسیله آگوست کنت بنیان نهاده شده است. انواع اثبات‌گرایی عبارتند از: تجربه‌گرایی منطقی، طبیعت‌گرایی، مدل قانونمند و رفتارگرایی، و با تعدادی نظریه‌های خاص مرتبط شده است که معروف‌ترین آنها چارچوب ساختاری - کارکردی،^۱ انتخاب عقلایی^۲ و نظریه مبادله^۳ است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۱-۷۳).

اثبات‌گرایی صرفاً بر منطق علم تأکید می‌کند و آنچه را که با این منطق سازگار نباشد، رد می‌کند، به طوری که علوم اجتماعی را نیز با روش علوم طبیعی بررسی می‌کند. پژوهشگران اثبات‌گرا، با تکیه بر روش‌های کمی و تجربی تحقیق، داده‌های کمی دقیق را که اغلب ناشی از تجربه‌ها و بررسی‌های آماری است، جستجو می‌کنند و تأکید بر معیارهای دقیق، تحقیق عینی و بی‌غرض دارند و فرضیه‌ها را به وسیله تحلیل اعداد حاصل از این معیارها و اندازه‌گیری‌ها آزمون می‌کنند. از آنجا که اثبات‌گرایی، انسان و پدیده‌های اجتماعی را تا حد اعداد تقلیل می‌دهد، مورد انتقاد است. ویژگی‌ها و مفروضات این رویکرد در پاسخ به هشت سؤال قبل به شرح ذیل می‌آید:

۱. هدف نهایی پژوهش، تبیین علمی و کشف قوانین طبیعی است تا افراد رخدادها را کنترل و پیش‌بینی نمایند. این رویکرد به دنبال کشف و مستند نمودن قوانین جهان‌شمول در خصوص رفتار افراد است. این رویکرد گرایش فنی داشته و به دنبال ابزاری کردن دانش است تا از این طریق، خواسته‌های انسانی و فیزیکی را کنترل نماید.
۲. به باور اثبات‌گرایان واقعیت فیزیکی و اجتماعی، عینی است و از الگوهای منظمی پیروی می‌کند. هدف علم نیز کشف الگوهای منظم و نظم نهفته در طبیعت است.

۳. مطابق این رویکرد، انسان موجودی عقلایی است و در جستجوی لذت و نفع طلبی بوده و بر اساس علل و عوامل خارجی عمل می‌کند. علل و عوامل مشابه نیز تأثیر مشابهی روی همه افراد دارد، بنابراین، از طریق مشاهده می‌توان رفتار انسان را توصیف نمود. بر این اساس این رویکرد را مدل مکانیکی و رفتارگرایانه نیز می‌گویند.

۴. اثبات‌گرایی بین علم و دانش علمی تفاوت قایل است. علم را بهترین روش جستجوی حقیقت می‌داند و دانش علمی را کم‌ارزش‌تر از علم تلقی می‌کند.

۵. اثبات‌گرایی نظریه اجتماعی را دارای نظامی قیاسی و دارای اصول و قوانین مرتبط به هم تلقی می‌کند و علم را روشی می‌داند که با کشف قوانین علمی زندگی اجتماعی را توضیح می‌دهد. قوانین و نظریه‌های اجتماعی در قالب سیستم‌های نمادین رسمی، اصول بدیهی و گزاره‌های مسلم و قطعی بیان می‌شود و نظریه علوم اجتماعی در نهایت، به نظریه علوم طبیعی نزدیک می‌شود.

۶. بر اساس رویکرد اثبات‌گرایی، تبیینی درست است که به‌طور منطقی با قوانین مرتبط، با واقعیت‌ها منطبق و تکرارپذیر باشد. بنابراین در این رویکرد تبیین بر اساس واقعیت‌ها و از طریق مشاهده ایجاد می‌شود.

۷. در این رویکرد حقایق بدون غرض از طریق مشاهده قابل دریافت است و اساساً از ایده‌ها، ارزش‌ها یا نظریه‌ها متمایز و جدا هستند. واقعیت‌ها از طریق حواس پنجگانه دریافت و به دانش تبدیل می‌شود و دانشی که از این طریق حاصل می‌شود، بر شهود و احساسات عاطفی برتری دارد.

۸. این رویکرد علم را عاری از ارزش تلقی می‌کند و ارزش‌های محقق به جز در زمان انتخاب موضوع تحقیق هیچ جایگاهی ندارند، لذا به علم عاری از ارزش تأکید می‌کنند. معتقدان به این رویکرد علم را جدای از جامعه و عاری از ارزش‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی در نظر می‌گیرند (نیومن، ۱۹۹۸، ص ۶۲).

واقع‌گرایی انتقادی^۱

واقع‌گرایی و مباحث آن درباره واقعیت ماده به لحاظ قدمت به دوران پیش از میلاد و زمان افلاطون و ارسطو باز می‌گردد. در قرون میانه واقع‌گرایی در تقابل با مفهوم

نومینالیسم به کار می‌رفت. پس از رنسانس و به ویژه با انقلاب علمی در اروپا بحث فلسفی درباره آن عمیق‌تر و گسترده‌تر شد. در قرن ۱۹ واقع‌گرایی در اروپا با تأکید بر علوم تجربی به شورشی علیه ایده‌آلیسم مطلق تبدیل شد و در آمریکا در اوایل قرن ۲۰ روایت‌هایی از واقع‌گرایی با عنوان واقع‌گرایی نو و واقع‌گرایی انتقادی پایه‌گذاری شد. واقع‌گرایی انتقادی مبتنی بر حقایق یا امر واقع است و این واقعیت‌های^۱ واقع‌گرایی به لحاظ هستی‌شناسی، قائل به تناظر حقیقت بوده و مستقل از تجارب حسی و ادراکی ما وجود دارند. این پارادایم به لحاظ معرفت‌شناسی مبتنی بر این نظر است که تناظر حقیقت با واقعیت، صرفاً یک امکان است و وقوع آن حتمی نیست، یعنی ممکن است، حقایقی باشند که شناخت آنها در حیطه و توان عالم یا فیلسوف نباشد.

واقع‌گرایی انتقادی؛ اصطلاح واقع‌گرایی انتقادی، عنوان کتابی از روی دلبلیو سلارز^۲ است که در ۱۹۶۱ منتشر شد و گروهی از رنالیست‌های آمریکایی که با سلارز هم‌عقیده بودند، در ۱۹۲۰ کتابی با عنوان «واقع‌گرایی انتقادی: مطالعه‌ای گروهی درباره مسأله دانش» منتشر کردند تا دیدگاه خود را از دیدگاه نوواقع‌گرایان که در دهه نخست قرن ۲۰ به نقد نظریه‌های ایده‌آلیستی و ماتریالیستی پرداخته بودند، متمایز کنند. گروه یادشده، مباحث فلسفی‌شان را بر پایه دوگانه‌انگاری دکارت بنا نهادند و معتقد به نوعی دوگانه‌انگاری هستی‌شناسانه ذهن و جسم بودند. این مباحث در چند دهه بعد، یعنی در دهه ۷۰ مبنای تأملات فلسفی دامنه‌دار روی باسکار^۳ فیلسوف انگلیسی و یارانش قرار گرفت و در حال حاضر، اغلب واقع‌گرایی انتقادی را جنبشی فلسفی در علوم اجتماعی و انسانی می‌دانند که با نام باسکار و مارگارت آرچر^۴ شناخته می‌شود. در ۱۹۷۸ باسکار عنوان واقع‌گرایی استعلایی را برای فلسفه علم برگزید و فلسفه علوم انسانی‌اش را طبیعت‌گرایی انتقادی^۵ نام نهاد و اصطلاح واقع‌گرایی انتقادی از ترکیب این دو به وجود آمد. در واقع، جریان واقع‌گرایی انتقادی از نقد پی‌گیرانه اثبات‌گرایی در علوم طبیعی نشأت گرفته و کل مبحث طبیعت‌گرایی در علوم اجتماعی را متحول ساخته است. از ویژگی‌های بارز واقع‌گرایی انتقادی چندرشته‌ای بودن^۶ و برخورداری از دیدگاه‌های تحول‌طلبانه و آزاداندیشانه است و ضمن پذیرش نقادانه مبانی واقع‌گرایی از دیدگاه‌های

1. truth
3. Roy Bhaskar
5. critical naturalism

2. RW Sellars
4. Margaret Archer
6. multi-disciplinary

دیگر حوزه‌های فکری همچون سازه‌گرایی اجتماعی^۱ یا نظریه مشاهده علمی، هرمنوتیک، پست‌مدرنیسم، فمینیسم، هگل‌گرایی و مارکسیسم بهره می‌جوید. هم‌چنین برخلاف گفتمان ابهام‌آمیز و غیرمنسجم پست‌مدرنیسم، واجد گزاره‌ها و پیام‌های بنیادی روشن و دقیق است و می‌توان آن را همچون فلسفه‌ای تعریف کرد. این مکتب فلسفی در عین حال که روایت‌های اثبات‌گرایی را مردود می‌داند، نفی تبیین علی را در علم نمی‌پذیرد. به هستی‌شناسی بیش از معرفت‌شناسی و به جامعه بیش از افراد جامعه اهمیت می‌دهد. بی‌طرفی و عینیت‌گرایی را در تبیین علمی نفی می‌کند. معتقد است، تبیین علمی می‌تواند انتقادی باشد و مسأله اصلی‌اش متقاعد ساختن ما به این نکته است که درک آگاهانه مبانی فلسفی علوم اجتماعی و دلایل علمی بودن علوم اجتماعی، کار علوم اجتماعی (و علوم طبیعی) را بهتر و موفقیت‌آمیزتر خواهد کرد (رهادوست، ۱۳۸۰).

هستی‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی

هستی‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی با نقد تجربه‌باوری و اثبات‌گرایی آغاز می‌شود. از دیدگاه این مکتب اثبات‌گرایان و تجربه‌باوران، فلسفه را با معرفت‌شناسی آغاز می‌کنند و این خطا است. چون پرسش‌های معرفت‌شناختی به پاسخ‌های هستی‌شناسانه‌ای بستگی دارد که ما به سؤال‌های خود درباره‌ی وجود می‌دهیم. پرسش بنیادی این است که برای موفقیت تجربه‌های علمی در تولید دانش مفید در جهان، ماهیت واقعیت چگونه باید باشد؟ متأسفانه اثبات‌گرایی و تجربه‌باوری صرفاً و به‌طور تلویحی (و نه صراحتاً) به چنین پرسش‌هایی پاسخ می‌دهند و این نخستین مسأله آنها است. دومین مسأله هم پاسخی است که به این پرسش می‌دهند و حاکی از این است که هستی‌شناسی تلویحی آنان به لحاظ فلسفی یکپارچه و منسجم نیست. چون مرتکب خطای فعلیت‌انگاری می‌شوند. از دیدگاه فعلیت‌انگاری، واقعیت دو بخش دارد: واقعیت بالفعل و واقعیت تجربی که مبنای همه دانش‌ها است. ما در محیط‌های آزمایشگاهی شاهد اعمال متغیرها بر آزمودنی‌هایی هستیم و گاهی مکرر مشاهده کنیم که همیشه رویداد ب پس از رویداد الف می‌آید، چنین استنتاج می‌کنیم که الف علت ایجاد ب است. در واقع، ما نه تنها علیت را از مشاهده همزمانی رخدادها و نتایج تغییرناپذیر

حاصل شده استنتاج می‌کنیم، بلکه از چنین علّیتی نتایج عام استخراج کرده و به تعمیم می‌پردازیم و این تعمیم‌ها را مبنای قوانین علمی حاکم بر طبیعت می‌دانیم. یک چنین فعلیت‌انگاری که در واقع، هستی‌شناسی رخدادمدار و مبتنی بر تغییرناپذیری قوانین علی است، مورد قبول اثبات‌گرایان است و واقع‌گرایی انتقادی آن را نمی‌پذیرد و آن را بیش از حد ساده کردن واقعیت می‌داند. چون بر این باور است که رخدادهایی که عملاً رخ می‌دهند، همه واقعیت را دربردارند و وجه بالقوه واقعیت نیز [که محقق نشده و عملاً رخ نداده]، وجه بسیار مهمی از واقعیت است. بنابراین واقع‌گرایی انتقادی بیش‌تر بر پایه هستی‌شناسی شی‌مدار است تا هستی‌شناسی رخدادمدار و در اینجا شیء یا چیز معنی فلسفی مهمی دارد: چیز(ها) می‌توانند اشیای مادی و در عین حال قدرت‌ها، نیروها، مکانیسم‌ها و یا مجموعه‌ای از رابطه‌ها باشند و به دلیل ساختارشان گرایش دارند با دیگر چیزها به شیوه‌هایی خاص تعامل می‌ورزند. کار علم صرفاً کشف و تبیین روابط علی استنتاج شده از اعمال متغیرهای اعمال شده در محیط‌های بسته آزمایشگاهی نیست، بلکه شناخت ماهیت چیزها و گرایش آنها به تعامل با دیگر چیزها است و این تعامل تغییرپذیر است. پس بهتر است به جای تعمیم قوانین عام و تغییرناپذیر علمی از تبیین مکانیسم‌های علی و توصیف تعامل چیزها با همدیگر سخن بگوییم. البته هستی‌شناسی صرفاً شامل آزمودنی‌ها در محیط‌های بسته آزمایشگاهی نمی‌شود، بلکه ما انسان‌ها نیز که بخشی از واقعیت جهان هستیم، نوع خاصی از همان چیزهای پیچیده‌ایم که گرایش به تعامل با جهان داریم و تعامل ما با جهان و تعلیل‌های ما دو بُعد دارد: بعد لازم و بعد غیرلازم. واقعیت هست، پس وجود دارد. چیزها مستقل از باورها و ادراک و دانش ما هستند، پس وجود دارند و این واقعیت‌ها بعد لازم دارند، در حالی که دانش‌ها، باورها و ادراک‌های ما چنین نیستند و از این‌رو دستخوش خطا هستند.

هستی‌شناسی گفتمان‌های علوم طبیعی و علوم اجتماعی با هم تفاوت دارند؛ چون اساساً موضوع دانش در این دو گفتمان متفاوت است. واقعیت ساختار اتم‌ها و رفتار مولکول (که واجد بُعد لازمی است)، از نوع تبیین ساختار اتم و رفتار مولکول نیست و چیز دیگری است. اما در گفتمان‌های علوم اجتماعی چنین نیست و مثلاً نظریه منزلت اجتماعی وبر، دقیقاً از جنس همان مفهوم‌سازی‌هایی است که مردم در زندگی اجتماعی‌شان به کار می‌برند. به عبارت ساده‌تر، بحث درباره موضوع تبیین از جنس

همان مفهوم‌سازی‌هایی است که در خود عمل تبیین وجود دارد. بنابراین گفتمان علوم اجتماعی، برخلاف گفتمان‌های علوم طبیعی همزمان هر دو بُعد لازم و غیرلازم واقعیت را دارند و ما باید بین موضوع‌های لازم و غیرلازم علم، یعنی موضوعی که مستقل از ما وجود دارند و آنهایی که مثل دانش‌ها، باورها و نگرش‌ها غیرمستقل می‌باشند، تفاوت قابل شویم تا از حوزه خطاهای معرفت‌شناسی مان بیش‌تر آگاه شویم.

معرفت‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی

برخلاف اثبات‌گرایان که حوزه تحقیق علمی را به آنچه که قابل مشاهده است، محدود می‌کنند؛ معرفت‌شناسی واقع‌گرایانه بر این باور است که امکان تبیین موضوع‌های غیرقابل مشاهده وجود دارد. هر چند این تبیین از نوع تبیین اثبات‌گرایانه و تبیین روابط علی رخدادمدار، فعلیت‌انگازانه نیست، بلکه تبیین مکانیسم‌های علی و گرایش‌های ماهیتی چیزهاست که واقعاً وجود دارند، حتی اگر عملاً محقق نشوند، مثل قوه جاذبه زمین که در بسیاری از مواقع زمینه تحقق آزمایشگاهی آن فراهم نمی‌آید.

اختلاف معرفت‌شناختی دیگر واقع‌گرایی انتقادی و اثبات‌گرایی، در نفی تقلیل‌گرایی است. هستی‌شناسی لایه‌ای واقع‌گرایی انتقادی بر این پایه است که پدیدارهای طبیعی و اجتماعی لایه‌لایه‌اند و هر لایه ریشه در لایه دیگر دارد. رویدادها از دل همدیگر پدید می‌آیند و علیت‌ها صرفاً از نوع رابطه علت و معلولی خطی نیست. امکان اینکه یک علم، مکانیسم‌های حوزه‌های علمی دیگر را بررسی کند، وجود دارد. اما این نباید باعث شود که ما انسان را به موجودات طبیعی و علوم زیستی را به فیزیک تقلیل دهیم.

در علوم اجتماعی و انسانی، بسیاری از نظریه‌ها بر پایه تبیین و تعلیل و تفسیرند. اما تعلیل‌ها می‌توانند از نوع تعلیل رخدادمدار نباشند. می‌توان پذیرفت که انسان‌ها برای اعمالشان، دلایلی دارند و این دلایل ممکن است، علل اعمالشان باشد؛ هر چند این امکان هست که علل در جای دیگر باشد. بنابراین علوم انسانی می‌توانند غیرتقلیل‌گرا و تفسیرگر و در عین حال، مبتنی بر تبیین و تصحیح اندیشه‌ها باشند.

در حوزه‌های وسیعی از علوم طبیعی پیش‌بینی کاربرد محدودی دارد. از این‌رو، معرفت‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی هم‌ترازی تبیین و پیش‌بینی را که اثبات‌گرایان بر آن تأکید می‌کنند، نمی‌پذیرد و بر این باور است که تبیین، لزوماً توانایی پیش‌بینی نیست و عکس آن

نیز صادق است. البته مشاهدات تجربی جایگاه محکمی در علم دارد و در علوم اجتماعی هم می‌توان به‌طور منطقی پیش‌بینی انجام داد که بین دو تبیین از یک تعامل اجتماعی کدام پاسخگوتر است. اما پیش‌بینی در علم به معنای پیش‌بینی در پژوهش‌های اثبات‌گرایانه نیست و بنابراین لزومی ندارد علوم اجتماعی از دقت و قید و بندهای اثبات‌گرایانه برخوردار باشند، بلکه لازم است با موضوع‌های خود تناسب داشته باشند و این معطوف به قبول تفاوت‌های هستی‌شناختی گفتمان‌های علوم طبیعی و اجتماعی است. از نظر واقع‌گرایی انتقادی، انسان تولیدکننده علم است و این انسان جایز الخطاست. پس نه تنها علم ناب نیست و می‌تواند دستخوش خطا باشد، این خطاپذیری شامل خطاهای ایدئولوژیکی و روش‌های تبیین علمی هم می‌شود. به‌ویژه اینکه در فرآیند تولید دانش، چه دانش طبیعی و چه دانش اجتماعی، عوامل جامعه‌شناختی نقش دارند. اما اولاً دانش قابل تقلیل به این عوامل جامعه‌شناختی نیست و امکان طبیعت‌گرایی غیرتقلیل‌گرا در علوم اجتماعی وجود دارد و ثانیاً می‌توان با پژوهش علمی، خطاهای تبیین علمی و حتی منابع این خطاها را در خود واقعیت مشخص ساخت و نسبی بودن حقیقت، این امکان را سلب نمی‌کند. واقع‌گرایی انتقادی پژوهش تجربی را در سیستم بسته یا آزمایشگاهی که در آن مکانیسم‌های طبیعت دقیقاً کنترل و مطالعه می‌شود، مجاز می‌داند، اما طبیعت و محیط‌های طبیعی را نظامی باز می‌داند که به دلیل کنترل‌ناپذیر بودن متغیرها، پژوهش تجربی مناسب آن نیست. هرچند زمین‌شناسان و ستاره‌شناسان از این قاعده مستثناً هستند.

واقع‌گرایی انتقادی هم مثل پست‌مدرنیسم نظام فکری بسته‌ای با چارچوبی قطعی نیست و روایت‌های گوناگونی از آن وجود دارد. در سال ۱۹۹۸ همایش بین‌المللی واقع‌گرایی انتقادی در اسکس انگلستان برگزار شده است و از سال ۲۰۰۰ به بعد مجله اینترنتی واقع‌گرایی انتقادی با هدف نشر مقاله‌های پژوهش‌ها در تشریح وجوه گوناگون این مکتب فلسفی منتشر می‌شود که با نگاهی به عنوان مقاله‌های این مجله می‌توان گسترش این فلسفه را در حوزه‌هایی چون اقتصاد، آموزش، ادبیات، نقد ادبی، مدیریت، مردم‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، بوم‌شناسی، و علوم کامپیوتری به خوبی دریافت. البته اغلب واقع‌گرایان انتقادی درباره مبانی فلسفی این پارادایم اتفاق نظر دارند، اما نقدهای فراوانی هم از سوی منتقدان موافق و مخالف منتشر شده است که در ادامه به دو مورد اشاره می‌شود:

جاناناتان پراتکه^۱ در مقاله‌ای با عنوان «مدل‌های واقع‌گرایانه: واقع‌گرایی انتقادی و مدل‌های ریاضی در علوم اجتماعی» شکاکیت واقع‌گرایی انتقادی را در زمینه استفاده از روش‌های آماری در پژوهش‌های علوم اجتماعی به ویژه اظهارنظر صریح باسکار را در مورد لزوم حذف مدل‌های آماری در تبیین علمی مورد انتقاد قرار می‌دهد و ضمن برشمردن قابلیت‌های مدل‌های آماری در پژوهش‌های کیفی، اظهار می‌دارد که واقع‌گرایی انتقادی با بهره‌گیری از مدل‌های ریاضی می‌تواند یاری‌گر فلسفه در حل مسائلی چون اندازه‌گیری، ارزیابی و تفسیر مدل‌های آماری باشد. انتقادهایی نیز به مبانی هستی‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی صورت گرفته که ذکر آن خالی از لطف نیست: رم هاره و چارلز وارلا از جمله کسانی هستند که واقعیت و وجود ساختار اجتماعی را می‌پذیرند، اما برخلاف باسکار نیروی علی آن را رد می‌کنند و به نظرشان قدرت عوامل انسانی در انتخاب و عمل محدود نیست و فرانک پیرس^۲ و تونی وودی ویس^۳ با مدل باسکار به دلیلی کاملاً متضاد مخالفت می‌کنند. آنها قدرت علی بسیار زیادی برای ساختار اجتماعی قائل‌اند و قدرت‌هایی را که معمولاً به عوامل انسانی نسبت داده می‌شود به شدت محدود می‌کنند. بنابراین واقع‌گرایی انتقادی در عمل حوزه همگن و متجانسی ایجاد نمی‌کند، بلکه امکان رسیدن به وحدت از طریق کثرت را فراهم می‌آورد (رهادوست، ۱۳۸۰). بنابراین پاسخ واقع‌گرایی انتقادی به ۸ سؤال یادشده به شرح ذیل است:

۱. چرایی انجام تحقیق: شناخت ماهیت اشیاء و تعامل بین آنها، تعاملی که تغییرپذیر است.

۲. ماهیت واقعیت اجتماعی: لایه‌لایه بودن پدیدارهای طبیعی و اجتماعی که هر لایه، ریشه در لایه‌های دیگر دارد و شناخت آن صرفاً از طریق رابطه علت و معلول خطی امکان‌پذیر نیست.

۳. ماهیت واقعیت انسانی: انسان تولیدکننده علم است و جایز الخطاست انسان‌ها بخشی از واقعیت جهان‌اند، نوع خاصی از همان چیزهای پیچیده که گرایش به تعامل با جهان دارد.

۴. نقش دانش علمی: دانش‌ها دست‌خوش تغییر واقع می‌شوند و ساخته انسان هستند و امکان خطا در آن محرز است.

1. Janatan prateke

2. Frank peers

3. Toni voudi viss

۵. نگاه به نظریه: رویکردی چندرشته‌ای و برخوردار از دیدگاه‌های آزاداندیشانه و تحول‌طلبانه که صرفاً ریشه در واقع‌گرایی ندارد.
۶. تبیین واقعی: تبیین علمی مبتنی بر انتقاد که هدفش درک آگاهانه علوم اجتماعی است، بدون نفی تبیین علی (مبتنی بر تبیین علمی انتقادی).
۷. شواهد و مدارک خوب: مدارک قابل مشاهده و غیرقابل مشاهده؛ که اولی ریشه در لایه دومی دارد.
۸. جایگاه ارزش‌ها: ارزش‌ها بخش جدایی‌ناپذیر واقعیت و لایه‌های زیرین آن محسوب می‌شوند.

رویکرد تفسیری

کلارک^۱ در انتقاد از پارادایم اثبات‌گرایی مبنای فلسفی جایگزینی مطرح می‌کند و معتقد است که این رویکرد فهم بهتری از پدیده‌ها در اختیار محقق قرار می‌دهد. ولی اغلب تحقیق تفسیری در مقابل تحقیق اثبات‌گرایانه مورد توجه نظریه‌پردازان است (کلارک، ۱۹۹۸، ص ۱۲۴۲-۱۲۴۹).

علوم اجتماعی تفسیری را می‌توان در کار جامعه‌شناس آلمانی وبر و فیلسوف آلمانی دیلتای جستجو کرد (میرزایی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵). وبر روش تفهیمی را ارایه نمود که بر اساس آن محقق باید دلایل و انگیزه‌های شخصی را که تصمیمات او را به سوی عمل در قالب‌های خاص هدایت می‌کند، درک کند. چندین نوع علوم اجتماعی تفسیری وجود دارد: هرمنوتیک، روش‌شناسی فرهنگی و قومی، جامعه‌شناسی کیفی، ذهن‌گرا، پدیده‌گرا، ایده‌آل‌گرا و شناختی و تعامل‌گرایی نمادین مرتبط است (گریک، ۲۰۰۴، ص ۷۴).

بارل و مورگان (۱۳۸۳، ص ۳۲۰) معتقدند که این پارادایم گستره وسیعی از تفکر فلسفی و جامعه‌شناختی را در بر می‌گیرد و می‌کوشد جهان اجتماعی را در وهله اول از نظر کنش‌گرانی که مستقیماً در فرآیند اجتماعی درگیرند، بشناسد و تبیین کند. براساس این رویکرد روش تحقیق تفسیری شکل گرفت و نه تنها در زمانی کوتاه مورد پذیرش جمع زیادی از نظریه‌پردازان قرار گرفت، بلکه تحولی بنیادین در روش‌های مطالعه

نسبت به دهه‌های گذشته به وجود آورد (لاونبرگ، ۱۹۹۳، ص ۱۳۲) پاسخ این پارادایم به ۸ سؤال فوق عبارت است از:

۱. هدف پژوهش اجتماعی ایجاد و توسعه فهم زندگی اجتماعی و کشف نوع و چگونگی تجربی و معنایی است که افراد در شرایط مختلف ایجاد می‌کنند. برای دستیابی به این هدف، محقق پدیده‌ها را از زاویه‌های مختلف بررسی و احساس می‌کند. از این‌رو، دلیل انجام مطالعه درک و تشریح عمل اجتماعی معنی‌دار است.

۲. براساس این رویکرد، زندگی انسانی در تعامل بین انسان‌ها معنی می‌شود و واقعیت اجتماعی خارج از آگاهی انسان‌ها و مستقل از انسان‌ها وجود ندارد. دنیای اجتماعی چیزی است که افراد آن را درک و تجربه کرده و به آن معنی می‌بخشند. افراد از طریق تعامل با یکدیگر در طی فرایندهای ارتباط و مذاکره، زندگی اجتماعی را می‌سازند، بنابراین زندگی اجتماعی بر اساس تعاملات اجتماعی و سیستم معنای اجتماعی ساخته می‌شود و به تعریف افراد از آن بستگی دارد.

۳. این رویکرد انسان را موجودی اجتماعی تلقی می‌کند که از طریق تعاملات اجتماعی به خلق معنا می‌پردازد و از این معنا برای تفسیر دنیای خود استفاده می‌کند و دنبال کشف این واقعیت است که مردم چه چیزی را باور دارند و چگونه آن را تعریف می‌کنند.

۴. تفسیرگرایان در مورد رابطه بین علم و دانش عرفی،^۱ بر خلاف اثبات‌گرایان که علم را برتر از دانش عرفی تلقی می‌کنند، معتقدند که نظریه‌هایی قدرتمند هستند که به وسیله افراد معمولی قابل استفاده باشند و این افراد از طریق دانش عرفی به جهت دادن به زندگی خود اقدام می‌کنند و دانش عرفی منبع مهمی از اطلاعات است که می‌توان با توسل به آن برای فهم انسان اقدام کرد.

۵. اثبات‌گرایان، نظریه اجتماعی را شبیه نظریه علوم طبیعی تلقی می‌کنند، ولی تفسیرگرایان نظریه را بر این اساس تفسیر می‌کنند که مردم زندگی روزمره خود را چگونه رهبری و اداره می‌کنند. این رویکرد، رویکردی پندار اندیشانه و استقرایی است و گزارش تفسیری شبیه یک داستان و روایت است تا شبیه برهان و دلیل ریاضی.

۶. تبیین درست از طریق ایجاد حس درست برای افراد تحت مطالعه ایجاد می‌شود. اثبات‌گرایان نظریه را زمانی صحیح می‌دانند که با استفاده از رویه‌های یکسان به آزمون فرضیه منجر می‌شود. به عبارتی دیگر آنها از نظریه، جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل داده‌ها به گونه‌ای استنتاج و نتیجه‌گیری می‌کنند که دیگران بتوانند آن را تکرار کنند. ولی در تفسیرگرایی یک نظریه زمانی صحیح است که برای افراد تحت مطالعه فهم صحیح داشته باشد.

۷. در اثبات‌گرایی مدارک و شواهدی که قابل مشاهده، دقیق و مستقل از نظریه و ارزش باشد، به عنوان شواهد خوب و اطلاعات واقعی تلقی می‌شود. در مقابل در تفسیرگرایی، ویژگی منحصر به فرد مفاهیم یا معانی و زمینه‌ها و بسترهای خاص که به عنوان ضرورتی برای درک معنای اجتماعی تلقی می‌شود، به عنوان اطلاعات واقعی و شواهد خوب محسوب می‌شود. بر این اساس، نمی‌توان عمل اجتماعی را از بستر آن جدا کرد، بلکه بایستی زمینه احساسی را که عمل در آن رخ می‌دهد درک نمود. در رویکرد تفسیری، سیستمی از معنا وجود دارد که بی‌غرض، عینی و خشی نیست.

۸. رویکرد اثبات‌گرایی به دنبال حذف ارزش‌ها و غیر سیاسی کردن علم است، ولی در تفسیرگرایی باور بر این است که محققان باید نقطه نظرها و احساسات شخصی را به عنوان بخشی از فرآیند مطالعه دیگران در نظر گرفته و تحلیل نمایند و ارزش‌ها به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر زندگی تلقی می‌شود. به باور تفسیرگرایان هیچ گروهی از ارزش‌ها اشتباه نبوده، بلکه تفاوت از هم هستند.

رویکرد انتقادی

این رویکرد با الهام از علوم اجتماعی و انسانی طی دهه ۱۹۷۰ به عنوان ابزاری برای شناخت و بررسی پدیده‌ها ظهور یافت. انواع این رویکرد عبارت است از: ماتریالیسم دیالکتیکی، تحلیل طبقه‌ای، و ساختارگرایی که می‌توان آنها را در کارهای مارکس فروید، تئودور آدورنو، اریک فروم، آلتوسر، گرامشی و مارکوزه مشاهده کرد. این نظریه اغلب با نظریه تضاد، تحلیل فمینیستی و روان‌درمانی مرتبط است و با مکتب فرانکفورت که نظریه انتقادی را در آلمان ۱۹۳۰ ایجاد کرد، همخوانی دارد. یکی از مشهورترین

مدافعان نظریه انتقادی، یورگن هابرماس^۱ است. وی از متفکران مکتب فرانکفورت است که هورکهایمر، لوکاخ، مارکوزه و آدرنو را هم پرورش داد (اعرابی و رفیعی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹). این رویکرد به دنبال آرایه نقد از وضع موجود در امر اجتماعی است و علاوه بر درک جهان به دنبال تغییر آن نیز است. نظریه پردازان این رویکرد جامعه را مرکب از عناصری متضاد باهم می بینند و به دنبال راه حلی برای تعارض اجتماعی هستند (بیکر، ۲۰۰۴، ص ۲۰). پاسخ این پارادایم به ۸ سؤال قبل عبارت است از:

۱. دلیل انجام تحقیق علمی در رویکرد انتقادی توانمندسازی افراد برای تغییر بنیادی در جامعه و درهم ریختن افسانه‌ها است. محققان انتقادی تحقیق را به منظور انتقاد و تغییر روابط اجتماعی انجام می دهند و این هدف به دنبال آگاه‌سازی افراد نسبت به منابع و توانایی خود و توانمند کردن افراد به ویژه افراد کم قدرت تحقق می یابد. از این رو هدف از انجام تحقیق تغییر دنیا و دگرگونی‌های اجتماعی است. انتقادگرایان عمل‌گرا بوده، روش‌های موجود شناخت پدیده‌ها را کافی ندانسته و اصلاح مداوم در روش‌ها را دنبال می کنند.

۲. همانند اثبات‌گرایان، انتقادگرایان معتقدند که واقعیت اجتماعی خارج از ذهن انسان‌ها قرار دارد و باید کشف شود. تفاوت آن با اثبات‌گرایی در این است که در رویکرد انتقادی واقعیت به وسیله عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شکل داده می شود و در گذر زمان تکامل پیدا می کند، ولی در اثبات‌گرایی واقعیت ثابت تلقی می شود. در نظریه انتقادی واقعیت اجتماعی دائماً در حال تغییر و تحول است و تغییر بر تضادها و تناقض‌های روابط بنا می شود. از این رو، تعارض به وسیله ساختارهای اجتماعی ایجاد و تحت تأثیر قرار می گیرد.

۳. از بعد انسان‌شناسی؛ این رویکرد، انسان‌ها را خلاق، قابل تغییر و سازگار تلقی می کند و معتقد است که انسان‌ها دارای قابلیت‌های درک نشده هستند و در عین حال ممکن است، به وسیله دیگران گمراه و استثمار شوند. زمانی می توان قابلیت‌های افراد را درک کرد که تصور غلط را کنار گذارند و در تغییر جامعه مشارکت کنند.

۴. انتقادگرایان معتقدند که دانش علمی بر خود آگاهی غلط استوار است. محققان اجتماعی بایستی ایده‌های ذهنی و دانش علمی را مطالعه کنند، زیرا رفتار

انسان از این دانش شکل می‌گیرد. با وجود این، دانش علمی پر از افسانه و تصور باطل است.

۵. اثبات‌گرایی بر ایده‌های قطعیت‌گرا و جبرنگر بنا شده است و در آن رفتار انسان‌ها به وسیله قوانین علمی تعیین می‌شود که انسان‌ها کنترل کمی بر آن دارند، ولی علوم اجتماعی انتقادی مقداری جبرگرا و مقداری اختیارگرا و تفسیری است. این رویکرد کم‌تر به قوانین ثابت در خصوص رفتار انسان تأکید می‌کند. زیرا قوانین را تغییرپذیر می‌داند.

۶. در مورد اینکه کدام تبیین درست است؛ اثبات‌گرایان از طریق به قیاس در آوردن فرضیه‌ها و آزمون آنها از طریق مشاهده‌های تکرارپذیر اقدام به قضاوت در مورد درستی و غلطی و تبیین می‌کنند. تغییرگرایان از طریق سیستم معنایی و اینکه آیا قواعد رفتاری برای افراد تحت مطالعه قابل فهم است یا نه، واقعیت اجتماعی را درک و تغییر می‌دادند و انتقادگرایان از طریق تشریح درست شرایطی که به وسیله ساختارهای اصلی ایجاد شده و انتقاد از آنها، تغییر اجتماعی را آزمون می‌کنند. نظریه انتقادی درصدد کاهش شکاف بین محقق و مورد تحقیق و علم و زندگی روزمره هست.

۷. در این رویکرد شواهد خوب و اطلاعات واقعی به وسیله یک نظریه که تصورات غلط را بیان می‌کند، مشخص می‌شود. انتقادگرایی درصدد کاهش شکاف بین عینیت و ذهنیت است. شواهد خوب آن چیزی نیست که در ادراک آدمی وجود دارد. بلکه مستقل از ذهنیات انسان است و تفاسیر مختلف در مورد واقعیت‌های اجتماعی را زیر سؤال می‌برد.

۸. مطابق رویکرد انتقادی همه علوم با یک موضع ارزشی شروع می‌شود که بعضی غلط و برخی درست هستند. انتقادگرایان افسانه "علم عاری از ارزش" اثبات‌گرایان را رد می‌کنند و تفسیرگرایی را به دلیل تأکید بر نسبی‌گرایی زیر سؤال می‌برند. مطابق رویکرد انتقادی همه پژوهش‌ها دارای نقطه‌نظر ارزشی و اخلاقی هستند. به باور اینها عینیت به معنی بی‌ارزش بودن و تحریف شدن نیست، بلکه تصور درست از واقعیت معنی می‌شود و بر این اساس، رویکرد اثبات‌گرایی را به دلیل بی‌طرفانه بودن رد می‌کند.

تلخیص تفاوت‌های میان این چهار پارادایم پژوهشی در جدول شماره ۱ آمده است:

ویژگی	پارادایم‌ها	پوزیتیویسم	واقع‌گرایی انتقادی (پست‌پوزیتیویسم)	تفسیری	انتقادی
۱. چرایی انجام تحقیق	کشف قوانین طبیعی طوری که افراد بتواند رخدادهای را پیش‌بینی و کنترل کند		شناخت ماهیت اشیاء و تعامل بین آنها، تاملی که تغییرپذیر است	برای فهم توصیف کنش اجتماعی معنی‌دار	از بین بردن افسانه‌ها و توانمند کردن افراد برای ایجاد تغییر بنیادی در جامعه
۲. ماهیت واقعیت اجتماعی	الگوها و نظم ثابت از پیش موجود که می‌تواند کشف شود		لایه‌لایه بودن پدیدارهای طبیعی و اجتماعی که هر لایه ریشه در لایه‌های دیگر دارد و شناخت آن صرفاً از طریق رابطه علت و معلول خطی امکان‌پذیر نیست	تصاریف انتطافی از شرایط که بوسیله تعامل انسان‌ها باهم ایجاد می‌شود	تعارضاتی که بوسیله ساختارهای زیربنایی پنهان ایجاد می‌شود
۳. ماهیت واقعیت انسانی	افرادی که عقلایی و به دنبال منفعت شخصی خود هستند کسانی که بر اساس نیروهای خارجی و تحت آن عمل می‌کنند		انسان تولیدکننده علم است و جایزالتخطات انسان‌ها بخشی از واقعیت جهان‌اند نوع خاصی از همان چیزهای پیچیده که گرایش به تعامل با جهان دارد	انسان موجودی اجتماعی و معنی‌ساز است	انسان‌ها خلاق سازگار و دارای قابلیت‌های ناشناخته هستند که باید تشریح و بیان شود
۴. نقش دانش علمی	دانش علمی متمایز از علم بوده و از اعتبار کمتری نیز در مقایسه با علم برخوردار است		دانش‌ها دستخوش تغییر واقع می‌شوند و ساخته انسان هستند و امکان خطا در آن محرز است	تئوری‌های در حال تکاملی که بوسیله افراد معمولی ایجاد می‌شود	باورهای غلطی که پشت قدرت و شرایط عینی پنهان است
۵. نگاه به تئوری	سیستمی منطقی و استقرایی از تاریخ، بدیهیات اولیه و قوانین مرتبط به هم		رویکردی چندرشته‌ای و برخوردار از دیدگاه‌های آزاداندیشانه و تحول‌طلبانه که صرفاً ریشه در رئالیسم ندارد	توضیح اینکه چگونه سیستم‌های معنای گروهی ایجاد می‌شود و دوام می‌یابد	انتقادی است که شرایط واقعی را آشکار می‌کند و به افراد کمک می‌کند تا روش‌های بهتر ساختن دنیای واقعی را بهتر درک کند
۶. کدام تبیین واقعی است	تبیینی که با قوانین مرتبط بوده و مبتنی بر واقعیت باشد		تبیین علمی مبتنی بر انتقاد که هدفش درک آگاهانه علوم اجتماعی است بدون نفی تبیین علمی (مبتنی بر تبیین علمی انتقادی)	تبیینی که دلایل و احساس‌های درست را برای افراد تحت‌مطالعه ارائه می‌کند	تبیینی که ابزارهای لازم را برای تبیین جهان در اختیار افراد قرار دهد
۷. شواهد و مدارک خوب	مبتنی بر مشاهدات دقیق که دیگران می‌توانند تکرار کنند		مدارک قابل مشاهده و غیرقابل مشاهده که اولی ریشه در لایه دومی دارد	در متن تاملات اجتماعی جاری نهفته است	بوسیله یک تئوری که تصورات غلط را بیان می‌کند
۸. جایگاه ارزش‌ها	علم عبارت است از ارزش و ارزش‌ها جایگاهی ندارند مگر در زمان انتخاب موضوع		ارزش‌ها بخش جدایی‌ناپذیر واقعیت محسوب می‌شوند و لایه‌های زیرین آن هستند	ارزش‌ها بخشی از زندگی اجتماعی هستند ارزش‌های هیچ گروهی اشتباه نیست بلکه صرفاً متفاوتند	همه علوم باید با وضعیت ارزش‌ها شروع شود برخی درست و برخی غلط هستند

جدول شماره ۱: مقایسه چهار رویکرد فلسفی (منبع: نگارندگان با الهام از نیومن، ۱۹۹۸، ص ۸۳).

بحث و نتیجه‌گیری

پارادایم غالب در روش‌شناسی علوم طبیعی و اجتماعی اثبات‌گرایی بوده و روش‌های علوم طبیعی برگرفته از این پارادایم هنوز در علوم مختلف استفاده می‌شود. روش‌های مطالعه در مدیریت و سازمان نیز به تبع از علوم اجتماعی تحت سیطره اثبات‌گرایی قرار داشته است. غلبه این پارادایم در علوم اجتماعی موجب تقلیل‌گرایی و کاستن علوم اجتماعی در حد علوم طبیعی شده و غلبه کارکردگرایی در دانش مدیریت شده است. از این‌رو نظریه‌پردازان علوم اجتماعی با نقد مدل علوم طبیعی در جستجوی

روش‌شناختی مستقل برای این علوم بودند. نفی مدل علوم طبیعی یا تأکید صرف بر مدل طبیعی هر دو به یک میزان برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی ناکافی بوده‌اند. به باور گروه سوم از نظریه‌پردازان، بر خلاف گذشته که روش علوم طبیعی مدلی برای علوم اجتماعی تلقی می‌شد، اکنون علوم طبیعی هم علوم اجتماعی تلقی می‌شود.

از آنجا که تکیه بر مدل علوم طبیعی مسایلی را به همراه داشته است، نوشته حاضر راه چاره را توسل به مبانی فکری و فلسفی دیده و با بررسی چهار پارادایم اثبات‌گرایی، تفسیری، انتقادی و واقع‌گرایی انتقادی ویژگی‌های اساسی این چهار پارادایم را در قالب هشت سؤال کلیدی مورد مقایسه قرار داده است. بررسی پدیده‌ها تحت این چهار پارادایم موجب استفاده از دیدگاه‌های چندگانه و شناخت عمیق‌تر پدیده‌ها و مسایل موجود می‌گردد، از این رو، تکثرگرایی برای درک بهتر و پاسخ به مسایل موجود پیشنهاد می‌شود. روش‌های چندگانه در سه بعد مبانی فلسفی، روش‌های مطالعه و ابزارها و روش‌های گردآوری اطلاعات امکان‌پذیر است. آگاهی از این سه بعد و استفاده از آن، موجب همگرایی مخالفان و موافقان در گزینش و استفاده از روش‌های مطالعه می‌شود، زمینه را برای آزمون مجدد فرضیه‌های مشابه تحت روش‌های مختلف فراهم می‌کند، امکان مقایسه نتایج ناشی از روش‌ها را فراهم می‌کند، موجب شناخت همه جانبه پدیده‌ها شده، زمینه‌های نظریه‌پردازی را گسترش می‌دهد و به مطالعه قوت و اعتبار می‌بخشد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. آزاد ارمکی، تقی؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۳.
 ۲. اعرابی، سید محمد و رفیعی؛ درآمدی بر پژوهش کیفی، فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۲۱-۲۲، ۱۳۷۸.
 ۳. الوانی، سید مهدی؛ پژوهش کیفی، فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۲۰، ۱۳۷۷.
 ۴. بارل، گیسون و مورگان، گارت؛ نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان، محمدتقی نوروزی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
 ۵. راسل، برتراند؛ تاریخ فلسفه غرب، فلسفه قدیم، ترجمه نجف دریابندری، تهران: انتشارات شرکت سهامی، ۱۳۴۵.
 ۶. رهادوست، بهار، رئالیسم انتقادی و روش‌شناسی تحقیق، روزنامه شرق، ۱۳۸۰/۱/۱۴.
 ۷. فقیهی، ابوالحسن و بامداد صوفی؛ کثرت‌گرایی روش تحقیق در پژوهش‌های سازمانی، فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۲۱-۲۲، ۱۳۷۸.
 ۸. میرزایی اهرنجان، حسن؛ مبانی فکری و فلسفی تئوری‌های سازمان، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
- رژیم‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی
9. Baker, Keith; Hybrids, Paradigms and Boundary Spanning: A Conceptual Framework, Birmingham University, Institute of Local Government Studies, 2004.
 10. Bannan lian & Fitzgerald Brian; Action Language, Organization and Information Systems, printed be Ireland by the University of Limerick, WWW.ul.ie, 2005.
 11. Caza Brianna & Caza Arrana; Positive Organizational Scholarship: A Critical Theory perspective, University of Mishigan, Department of Psychology, WWW.Umich.com, 2005.

12. Chua, W. F.; Radical developments in accounting thought, *The Accounting Review*, (61), pp. 601–632, 1986.
13. Clark Alexander M. BA (Hons)rs epRN; The qualitative-quantitative debate: moving from positivism and confrontation to post-positivism and reconciliation, *Journal of Advanced Nursing* 27 (6), 1998.
14. Garrick John; Doubting the philosophical assumptions of interpretive research, *International Journal of Qualitative Studies in Education*, Vol. 12, Number, 2, 2004.
15. Goles, Tim, Hirschheim ,Rudy; The paradigm is dead, the paradigm is dead. . long live, the paradigm: the legacy of Burrell and Morgan, Department of Decision and Information Sciences, College of Business Administration, University of Houston, Houston, USA, 2000.
16. Guba, E.G. & Lincoln, Y.S. Competing paradigms in qualitative research. In Denzin & Lincoln, 1994, pp. 105-117. <chapter 6>, 1994.
17. Lowenberg, JS; Interpretive research methodology: broadening the dialogue. Department of Community Health Care Systems, University of Washington School of Nursing, Seattle, 1993.
18. Luchett, S.; Towards a Critical Systems Approach to Policy Formulation In Organization, *International Journal of Computers, System and Signals*, Vol. 4, NO. 1, 2003.
19. Jackson, Michael. C; Systems approaches to management., published by Kluwer Academic/Plenum Publishers, New York, 2000, 465 pp., ISBN 0 306 46500 0, £48.00 (hardback); ISBN 0 306 46506 X, £22.50 (paperback), 2000.
20. McKelvey, Bill,; Organization Positivism: Separating Myth from Reality, The Anderson School at UCLA, Presented at the Macro Organizational Behavior Society Meeting, October 1997, 2002.

21. Neuman, I., & Benz, C. R.; Qualitative - quantitative research methodology: Exploring the interactive continuum. Carbondale, IL: Southern Illinois University Press, 1998.
22. Neuman, Lawrence, w; social research methods, Qualitative and quantitative approaches, MA: Allyn and Bacon, 1991.
23. Orlikowski, W.J. & Baroudi, J.J.; "Studying Information Technology in Organizations: Research Approaches and Assumptions", Information Systems Research (2) 1991, pp.1-28, 1991.
24. Schuhmann, Kobert & Hubbel, larry; The Enterprise of Public Administration: Scholarship as a Loosely Coupled System, public administration and management; an interactive Journal Vol. 9, Number4, 2005.
25. Steiner, Carol J.; The Technicity Paradigm and Scientism in Qualitative Research, The Qualitative Report, Volume 7, Number 2, 2002.



پڙهه ڪاهه علوم انساني و مطالعات فرينجني
پرتال جامع علوم انساني